جلسه 515

سه شنبه 20/07/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به تعقب عام به ضمیری بود که رجوع می کند به بعض افراد عام. ما عرض کردیم باید تفصیل داد بین موردی که آن جمله ثانیه که مشتمل بر ضمیر هست با قرینه متصله بفهمیم که مختص است به بعض افراد عام، اینجا این قرینه متصله موجب اجمال آن جمله اولی هم می شود. اکرم العلماء وائتمنهم، چون قرینه لبیه متصله هست یعنی ارتکاز واضح لبی هست که لایؤتمن الخائن، ولذا وائتمنهم مقید هست به فرضی که علماء امین باشند، علماء غیر خائن باشند. این قرینه متصله که لبیه است باعث می شود دیگر عموم اکرم العلماء هم مختل بشود. چون ما یصلح للقرینیة است. و همینطور هست اگر قرینه لفظیه متصله باشد. اکرم العلماء و صلّ خلفهم إن کانوا عدولا. إن کانوا عدولا ممکن است قید و صلّ خلفهم باشد قید اکرم العلماء نباشد، اما بالاخره جلو ظهور عموم اکرم العلماء را نسبت به غیر عدول می گیرد.

مرحوم آقای خوئی یک مطلبی دارد که در بحث استثناء عقیب جمل متعدده که بحث بعد ما هست مطرح کرده که اینجا هم بیان مرحوم آقای خوئی می آید. و آن این است که فرموده است که: این تعبیر درست نیست که تا یک کلامی پیدا می شود شما می گوئید این ما یصلح للقرینیة است. ما یصلح للقرینیة در جائی است که برای متکلم مطلب واضح است و متکلم می بیند که می شود مقصودش را با این کلام بیان کند، ولکن برای سامع مشتبه می شود. مثلا اکرم کل عالم الا الفاسق، برای مولا لفظ فاسق مجمل نیست، برای ما مجمل شده است. خب مولا اگر مقصودش وجوب اکرام عالمی است که اصلا مرتکب گناه نشود نه فقط مرتکب گناه کبیره نشودف مرتکب هیچ گناهی نشود، خب شاید دیده است که لفظ فاسق ظهور دارد در معنای عاصی. ولذا گفته اکرم کل عالم لیس بفاسق أی لیس بعاص. منتهی ما چون دور هستیم از عرف مولا، می گوئیم نکند فاسق به معنای مرتکب کبیره است و ما باید عالم مرتکب صغیره را اکرام کنیم. برای ما مجمل شده است. به این می گویند ما یصلح للقرینیة که برای عرف مولا مجمل نبود. خب می گوئیم شاید فاسق در عرف مولا به معنای عاصی بوده است و مولا با اکرم کل عالم لیس بفاسق تفهیم کرده است به مردم که عالمی را که عاصی نیست باید اکرام کنید. و این عالم، عالم عاصی است هر چند مرتکب کبیره نباشد. اینجا است که می گویند فاسق مجمل است و اجمالش سرایت می کند به عام. اما اگر ما بدانیم لفظ فاسق حتی در عرف شارع هم ظهوری نداشته است در مطلق عاصی، دیگر نمی شود بگوئیم شاید مولا خواسته با این اکرم کل عالم لیس بفاسق به ما بفهماند که اکرم کل عالم لیس بعاص. نه، قطعا مولا نمی خواسته این را بفهماند. چون خودش می داند که این لفظ فاسق کشش تفهیم این معنا را ندارد. اینجا تعبیر به اینکه لفظ فاسق مجمل است ویصلح للقرینة است درست نیست. در مورد عالم مرتکب صغیره ما به اکرم کل عالم لیس بفاسق تمسک می کنیم. چون این لفظ فاسق یقین داریم در عرف شارع هم مبین معنای عاصی نبود. پس نمی شد مولا اعتماد کند به این لفظ برای تفهیم مقصودش اگر مقصودش از اکرم کل عالم لیس بفاسق اکرم کل عالم لیس بعاص باشد. نمی شود با این لفظ تفهیم کنیم. چون خودش می داند این لفظ مجمل است. پس کشف می کنیم که می خواسته به ما تفهیم کند که اکرم کل عالم لیس بمرتکب للکبیرة، چون قدر متیقن است.

پس ما یصلح للقرینیة که موجب اجمال خطاب می شود جائی است که مجمل لنا أی للسامع باشد، و الا اگر مجمل للشارع هم بود یعنی در عرف شارع هم این لفظ ظهور ندارد، اینجا ما یصلح للقرینیة نیست بلکه اخذ به قدر متیقن می کنیم و در مازاد به خطاب عام عمل می کنیم.

با این بیان گفته می شود که قرینه متصله هم اگر بود که اکرم العلماء و صل خلف العلماء إن کانوا عدولا، این صلاحیت قرینیت ندارد. چرا؟ برای اینکه ظهوری ندارد در هیچ عرفی که این إذا کانوا عدولا به جمله اول که اکرم العلماء است می خورد. وهیمنطور اکرم العلماء وصل خلفهم إن کانوا عدولا که ضمیر است و بحث ما در این است، اگر مولا با این اکرم العلماء وصل خلفهم إن کانوا عدولا بخواهد بیان کند که هم اکرامشان مشروط به عادل بودنشان هست و هم صلاة خلفهم مشروط به عادل بودنشان هست این درست نیست. چون این إن کانوا عدولا مبین این مطلب نیست. پس اکرم العلماء چرا مجمل بشود؟

این فرمایش معنایش این است که هر کجا لفظ مجمل للشارع بود یعنی در عرف شارع هم ظهوری نداشت در بیش از قدر متیقن، این اتصالش موجب اجمال خطاب نمی شود. خب اکرم العلماء و صل خلفهم إن کانوا عدولا ما عرض کردیم ظهور ندارد که رجوع می کند این إن کانوا عدولا به هر دو جمله و قید اکرم العلماء هم هست. ظهوری در این ندارد. آنوقت آقای خوئی ره می فرماید حالا که ظهور ندارد پس دیگر مانع از ظهور اکرم العلماء در عموم هم نمی تواند بشود. چون وقتی ظهور نداشت یعنی مولا نمی تواند تبیین و تفهیم کند تقید جمله اولی را با این إن کانوا عدولا که در آخر کلامش گفت. چون خودش می داند که این إن کانوا عدولا مبیّن تقید اکرم العلماء نیست.

اقول: این فرمایش که ما در کلام مرحوم آقای داماد هم دیدیم ناتمام است. گاهی مولا از لفظی که خودش هم می داند مجمل است استفاده می کند تا جلو انعقاد عموم را بگیرد. کلامش نسبت به مازاد بر متیقن بشود مجمل. مصلحت در اجمال است. امام رضا علیه السلام وقتی در مرو حدیث قدسی سلسلة الذهب نقل کردند که کلمة لااله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی، بعد فرمود ولکن بشرطها و شروطها وأنا من شروطها. خب این بشرطها و شروطها کلام مجملی است دیگر، ولی حضرت خواست جلو انعقاد عموم را در کلمة لااله الا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی بگیرد تا تمسک به عموم نکنند، یک شرطش را هم حضرت بیان فرمود که و أنا من شروطها، خب مجمل است بقیه شروط کدام هستند؟ شروطها نمی تواند بیان کند و مبین باشد که آن شرائط چیست.

گاهی لفظ مجمل است خود مولا هم می داند مجمل است اما می گوید بگذار از این لفظ مجمل استفاده کنم تا مردم نتوانند مازاد بر قدر متیقن از خطاب من استفاده کنند. ولی اینطور هم نباشد که از خطاب من تقیید بفهمند. گاهی مصلحت در این است که از لفظ مبین استفاده نکند بلکه از لفظ متشابه استفاده کند. لغو نمی شود چون جلو انعقاد ظهور خطاب را در عموم می گیرد و این خطاب وسیله سوء استفاده دیگران نمی شود، در عین حال مشکلات بین تقیید بطور واضح را هم ندارد. می گوید غیبت مؤمن حرام است، به مردم نمی گوید مؤمن کیست. خب مؤمن دو استعمال دارد مؤمن به معنای عام داریم که به معنای مسلم است، مؤمن به اصطلاحات روایات هم داریم که مؤمن به معنای شیعی اثنی عشری است. که آنهایی که معترف به ولایت نیستند و لا کان من اهل الایمان در اصطلاح روایات ما مؤمن نیستند. ولی در بین مردم مجمل است. إنما المؤمنون اخوة، آخرش دارد یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن إن بعض الظن اثم و لایغتب بعضکم بعضا، نمی خواهد بگوید غیبت شیعه حلال است تا بعد بگویند آیا غیبت سنی حرام است؟ اینکه نشد وحدت. ولذا کلام مجمل می گوید. نمی گوید هم غیبت مسلم حرام است تا بعد بگویند اطلاق دارد مسلم چه سنی باشد و چه شیعه باشد. یک لفظ مجملی را بکار می برد تا نه مشکلات صریح حرف زدن که غیبت شیعه حرام است که تا بعد بگویند شما با این حرفت سنی ها را تحریک کردی داشته باشد، و نمی گوید هم که غیبت مسلم حرام است تا اطلاق گیری بشود. بلکه می گوید غیبت مؤمن حرام است. حالا قدر متیقن از مؤمن شیعه است، مازادش مردم شک دارند. خود این گاهی مصلحت دارد.

پس اینطور نیست که در ما یصلح للقرینیة حتما باید مجمل للسامع باشد. نه، مجمل لعرف المتکلم هم باشد گاهی استفاده از لفظ مجمل مصلحت دارد واین لفظ مجمل وقتی متصل بود به خطاب موجب سلب ظهور خطاب می شود در عموم.

این در جائی است که آن جمله ثانیه قرینه متصله داشته باشد بر اینکه مراد جمیع افراد عام نیست.

اما اگر قرینه منفصله بود به نظر ما خطاب عام در جمله اولی حجت است در عموم مثل آیه و المطلقات، حجت است، هر مطلقه ای باید عده نگه دارد. حالا جمله ثانیه دلیل داریم که مراد جدی از آن خصوص مطلقه رجعیه است، وبعولتهن احق بردهن فی ذلک، قرینه منفصله است موجب سقوط اصالة العموم در جمله اولی نمی شود.

بعضی ها اشکال کرده اند به ما که ما گفتیم اصلا نیازی نیست که در ضمیر استخدام قائل بشویم. ما به جای اینکه بگوئید وبعولة الرجعیات منهن، می گوئیم وبعولتهن أی بعولة المطلقات، آخر آیه قید می زنیم که وبعولة المطلقات احق بردهن فی ذلک إن کنّ رجعیات. این استخدام در ضمیر پیش نمی آید. گفته شده است که تقدیر که پیش می آید. همانطور که استخدام خلاف اصل است تقدیر هم خلاف اصل است. امر دائر است بین اینکه ما عموم والمطلقات را تخصیص بزنیم بکنیم و المطلقات الرجعیات یتربصن، یا اینکه اگر مطلقات را تخصیص نزدیم لااقل در جمله بعولتهن احق بردهن فی ذلک ملتزم به تقدیر بشویم بگوئیم إن کنّ رجعیات. خب این هم خلاف اصل است. تعارض می شود بین اصالة العموم در جمله والمطلقات و اصالة عدم التقدیر در جمله و بعولتهن احق.

جواب این است که امر دائر است بین ارتکاب خلاف ظاهر اخف و ارتکاب خلاف ظاهر اشد. ما بالاخره قرینه منفصله داریم که آیه و بعولتهن احق بردهن فی ذلک این آیه دوم مختص است به مطلقات رجعیه. و در این آیه شریفه یک خلاف ظاهری باید مرتکب بشویم. خلاف ظاهر از نظر عقلاء قدر متیقن گیری می شود که ما در جمله وبعولتهن حتما باید بگوئیم مراد این است که مطلقات رجعیه بعولتهن احق بردهن، اما این مجوز نمی شود که ما اصالة العموم را در جمله والمطلقات از بین ببریم. والشاهد علی ما ذکرنا هو الوجدان العقلائی که اگر دو جمله بود اکرم العلماء و صلّ خلفهم، قرینه منفصله آمد که لاتصل خلف من لا تثق بدینه، قرینه منفصله است، حالا ما بیائیم به کسی که وثوق به دینش نداریم سلام نکنیم، او هم توقع دارد از ما. بعد به می رود به مولا اعتراض می کند که این عبد تو به من سلام نداد، آیا مولا احتجاج نمی کند به عبدش که چرا سلام نکردی به این عالم؟ مگر به تو نگفتم اکرم العلماء؟ می گوید خب بعدش گفتی و صل خلفهم و یک روز دیگر هم گفتی لا تصل خلف من تثق بقرائته. مولا می گوید چه ربطی به هم دارد؟ من لا تصل خلف من لا تثق بقرائته گفتم صل خلفهم مخصص منفصل داشت، چه ربطی دارد به آن جمله اول که گفتم اکرم العلماء؟

واساسا این مطلب را هم عرض کنم: ما تقدیر که می گوئیم تقدیر در مراد استعمالی نیست، در مراد استعمالی تقدیر نیست. تفهیم کرد به عبدش که اکرم العلماء وصل خلفهم، دلیل پیدا کردیم مراد جدی خاص هست از صل خلفهم. بله اینکه ما مراد جدی را در جمله ثانیه بیائیم تقیید بزنیم به خصوص صلاة خلف العلماء العدول این خلاف ظاهر است، اما بالاخره مخصص منفصل این را به ما تحمیل کرده است، این را که نمی توانیم ما قبول نکنیم. مخصص منفصل به ما تفهیم کرد که در مراد جدی این تقدیر هست. پس علم داریم به این تقدیر در مراد جدی. تقدیر در مراد استعمالی که نیست تقدیر در مراد جدی را ما یقین داریم، چون قرینه منفصله مسلم به ما گفت که مراد جدی این است که صل خلف العلماء إن کانوا عدولا. اصالة العموم در اکرم العلماء جاری می شود بلامعارض. ثابت شد که مراد جدی مقید است، این مقدار که ثابت شد بقیه اش که ثابت نشده چیست؟ اصالة العموم در اکرم العلماء است، او معارض ندارد.

سؤال وجواب: فرض این است که اگر اکرم العلماء عمومش اراده بشود لازمه اش این نیست که تطابق بین ضمیر و مرجع ضمیر حتی در مراد جدی مختل بشود. نه، مرجع ضمیر و ضمیر وحدت مراد دارند. اینطور نیست که امر دائر بشود بین این دو تا، نه، احتمال ثالث هست، وآن اینکه تقدیر یعنی وصل خلفهم إن کانوا عدولا این تقدیر در مراد جدی لحاظ بشود.

این مقدار متیقن است که در مراد جدی هست که صل خلف العلماء إن کانوا عدولا، این مقدارش که مسلم است که مراد جدی این است. وقتی این مراد جدی مسلم شد اصالة العموم در جمله اولی اکرم العلماء جاری می شود بلامعارض.

## تخصیص العام بالمفهوم

یقع الکلام فی تخصیص العام بالمفهوم:

علماء در بحث عام و خاص این بحث را عنوان کرده اند که آیا عام به مفهوم قابل تخصیص است یا نه؟

صاحب کفایه ره فرموده: اصحاب متفق هستند که عام به مفهوم موافق تخصیص می خورد. اختلافشان سر مفهوم مخالف است که آیا عموم با مفهوم مخالف مثل مفهوم شرط تخصیص می خورد یا نمی خورد. اما مفهوم موافق لاریب و لااشکال فی تخصیص العام به. مثلا آیه قرآن می فرماید و لاتقل لهما اف، مفهوم موافقش این است که لاتضربهما. حالا اگر یکی دلیلی فرضا بود که یجوز ضرب الاقارب. این یجوز ضرب الاقارب عام است. لاتضرب الابوین مفهوم موافق لاتقل لهما اف است، تخصیص می زنیم یجوز ضرب الاقارب را، می شود یجوز ضرب الاقارب الا الابوین.

اقول: این فرمایش صاحب کفایه در جائی قابل قبول است که مفهوم موافق لازمه اصل منطوق باشد نه لازمه اطلاق منطوق. توضیح ذلک:

در آیه لاتقل لهما اف، اصل خطاب نهی می کند از اف گفتن به پدر و مادر. اصل این منطوق مفهوم موافق دارد که ولاتضربهما. لاتضربهما می شود مفهوم موافق اصل این خطاب منطوق لا تقل لهما اف. خب روشن است که در اینجا این مفهوم موافق اخص مطلق است از یجوز ضرب الاقارب. و ما در حقیقت عام را تخصیص می زنیم به این خطاب لاتقل لهما اف، منتهی نه به حیث مدلول مطابقی اش بلکه بخاطر وجود مدلول التزامی اش.

البته یک شرط دارد وآن این است که گاهی این منطوق خودش هم مخصص آن عام است. مفهوم موافقش هم می خواهد مخصص عام باشد. باید حساب کنیم. حالا در مثال لا تقل لهما اف با یجوز ضرب الاقارب خیلی ارتباط ندارند، مدلول التزامی لاتقل لهما اف که می خواهد بگوید لاتضربهما مخصص یجوز ضرب الاقارب است. ولی گاهی خود منطوق هم مخصص عام است. یجوز الاسائة الی الاقارب مثلا. اسائه یک مصداقش اف گرفتن است و یک مصداقش ضرب است. آنوقت لاتقل لهما اف خودش هم می شود مخصص یجوز الاسائة الی الاقارب. مدلول التزامی اش هم یعنی لایجوز ضرب الابوین می شود مخصص آن عام.

باید این را در نظر بگیرید که یکوقت این مخصص به مقداری تخصیص نزند عام را که جائز نیست. تخصیص مستهجن پیش نیاید. یا مبادا یکوقت کل افراد عام را بخواهد از عام بگیرد. این شرائط باید در نظر گرفته بشود. مفهوم موافق برای اصل خطاب منطوق ما قبول داریم مخصص عام است اما بشرطه و شروطه. شرطش این است که اگر یکوقت خود این منطوق هم مخصص عام بود در نظر بگیرید که خود منطوق مخصص عام است، مفهوم موافقش هم مخصص عام است. این دو تا مخصص مبادا یکوقت موجب تخصیص مستهجن یا موجب خروج جمیع افراد عام از تحت عام بشوند، و الا می شود معارض.

لابد این مطلب را مرحوم آخوند مفروغ عنه گرفته است، شرائط عامه تخصیص باید باشد اشکال ندارد. پس اگر شرائط عامه تخصیص را مراعات کنید فرمایش صاحب کفایه فرمایش متینی است. مفهوم موافق اصل خطاب منطوق با شرائط عامه تخصیص که تخصیص مستهجن پیش نیاید یخصص العام.

اما اگر مفهوم موافق مفهوم موافق اصل منطوق نباشد، مفهوم موافق اطلاق منطوق بشود. مثلا مولا در دبستان گفت اطفال این کلاس را احترام کن. بخشی از این اطفال اولاد علماء اعلام هستند. معلوم می شود که مفهوم موافقش این است که به خود علماء اعلام به طریق اولی احترام کن. پس وجوب احترام علماء می شود مفهوم موافق احترم هؤلاء الاطفال فی المدرسة، اما مفهوم موافق اطلاق این منطوق است نه اصل منطوق. چون مگر چند نفر از این اطفال در مدرسه اولاد علماء هستند؟ ده درصدشان. پس اطلاق و عموم احترم الاطفال فی هذه المدرسة نسبت به این ده درصد که اولا علماء هستند مفهوم موافق درست شده است برایش. می شود مفهوم موافق اطلاق این منطوق.

سؤال وجواب: اطفال این کلاس با اطفال کلاسهای دیگر چه فرق می کنند؟ معلوم می شود یک خصوصیتی در اینها است که اینها بخشی شان اولاد علماء هستند وبخشی از آنها هم اولاد مسئولین کشور هستند. اینجور می شود دیگر. آن ده درصدی که اطفال علماء هستند بالاولیة می گوید احترم العلماء دیگر، چون بخاطر پدرشان ما گفتیم به اینها احترام کنید، والا اینها با بچه های کلاس های دیگر چه فرق می کنند؟

اگر مفهوم موافق که می گوید احترم العلماء لازمه اطلاق منطوق بود، ما نمی توانیم بگوئیم این مفهوم موافق اخص مطلق هست از یک عامی. یک عامی داریم این احترم العلماء اخص مطلق است از او، پس او را تخصیص می زنیم. نه، نسبت عموم من وجه است. چرا؟ برای اینکه این مفهوم موافق که مخصص نیست نسبت به آن عام. این مفهوم موافق از شئون و از مدلول های التزامی این منطوق است. در حقیقت نسبت را باید بین این منطوق وبین آن عام سنجید. آنوقت نسبت می شود عموم من وجه. چرا؟ برای اینکه آن خطاب عام که در مقابل هست که ما می خواستیم با مفهوم موافقی که کشف کردیم احترم العلماء، با این احترم العلماء تخصیص بزنیم آن عام مخالف را. خب اینکه مخصص نیست، تخصیص از شئون دلیل است. نسبت بین این اکرم العلماء و عام مخالف نباید بسنجیم. بلکه باید خطاب احترم هؤلاء الاطفال را حساب کنیم. اگر آن عام مخالف را به عمومش اخذ کنیم ولی این احترم هؤلاء الاطفال را تخصیص بزنیم بگوئیم الا این ده نفر را که اولاد علماء هستند، این إحترم هؤلاء الاطفال مختص بشود به آن نود درصد بقیه دانش آموزها، دیگر مخصص عام می شود؟ نه.

پس منشأ اینکه احترم العلماء را ما از احترم هؤلاء الاطفال در آوردیم اطلاق و عموم احترم هؤلاء الاطفال بود. پس این عموم است که می شود معارض با یک عموم دیگر، نه آن مفهوم موافق عموم واطلاقش.

ولذا اینجا فرمایش صاحب کفایه درست نیست. نسبت بین الخطابین سنجیده می شود. وقتی که این مفهوم موافق مدلول التزامی اطلاق این منطوق بود و امکان داشت این منطوق را حمل کنیم بر افراد دیگر که مفهوم موافقی از این قبیل ندارند، خب اینجا که نمی شود قانون عام و خاص را پیاده کرد. چرا؟ برای اینکه قانون عام وخاص می گوید: اگر عام را عمل کنیم از عمل به عام الغاء خطاب خاص رأسا لازم می آید و این عقلاءا حرام است که ما به عموم عام عمل کنیم خطاب خاص را زنده به گور کنیم. این عقلاءا ممنوع است. در اینجا که اینجوری نشده است. اینجا اگر به عموم عام هم عمل کنیم آیا این خطاب منطوق را زنده به گور کردیم و الغاءش کردیم رأسا؟ نه، بلکه حمل کردیم او را بر آن نود درصد از اطفال که این مفهوم موافق احترم العلماء از آن در نمی آید.

پس فرمایش صاحب کفایه در این مورد تمام نیست.